

## کتاب یونس نبی

فراریونس از امر خدا

و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت:

«رخیزوبه نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتیای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود.

۴ و خداوند باد شدید بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود.

۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بوده دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرو شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در بر بود. و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ی که خفتهای تو راجحه شده است؟ بر خیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.»

و به یکدیگر گفتند: «ی باید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد.

۸ پس او را گفتند: «ار ا اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» او ایشان را جواب داد که: «ن عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان میباشم.»

پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «ه کردهای؟» زیرا که ایشان میدانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود.

۱۱ او را گفتند: «اتوجه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود.

- ۱۲ اوبه ایشان گفت: «را برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا ما بدانیم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.
- اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاد و زیادتر تلاطم مینمود.
- ۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «های خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بیگانه را بر ما مگذاز زیرا تو ای خداوند هر چه می خواهی میکنی.»
- پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد.
- ۱۶ و آن مردمان از خداوند سختتر سان شدند و برای خداوند قربانیا گذرانیدند و نذرها نمودند.
- ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو برد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

### دعای یونس

- و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود
- و گفت: «رتنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی.
- ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت.
- ۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید.
- ۵ آبهام را تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بر من پیچیده شد.
- ۶ به بنیان کوهها فرو درفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما تو ای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی.
- ۷ چون جان من در اندرونم بیتاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدس رسید.
- ۸ آنانی که با طیل دروغ را منظور میدارند، احسانهای خویش را ترک مینمایند.

۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.»  
پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

### رفتن یونس به نینوا

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت:  
«رخیز و به نینوا شهر بزرگ برو آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»  
آنگاه یونس برخاسته، بر حسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت.  
۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.  
۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.  
و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از بزرگند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست.  
۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرموده، گفتند که «ردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند.  
۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا اشدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید.  
۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

### غضب یونس

اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد،  
و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «های خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت

خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان میشوی؟

پس حالای خداوند جانم را از من بگیری زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»  
خداوند گفت: «یا صواب است که خشمناک شوی؟»

یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد.

۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود ادتا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بینهایت شادمان شد.

۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد.

۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «ردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

خدا به یونس جواب داد: «یا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «واب است که تا به مرگ غضبناک شوم.»

خداوند گفت: «ل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید.»

۱۱ و ایادل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس میباشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian  
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

---

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug  
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f